

دوفصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال هشتم، شماره چهاردهم، بهار و تابستان ۹۶، صفحات ۱۲۳-۱۴۹

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۶/۰۹/۰۸

تاریخ دریافت: ۹۶/۰۳/۲۷

جریان‌های تاریخی دانش طب در ایران عصر سلجوقی

ناصر صدقی^۱

ناهید باقری توفیقی^۲

چکیده

پژوهش حاضر در پی پاسخ دادن به این پرسش است که دانش طب به‌عنوان یکی از شاخه‌های مهم مجموعه علوم موسوم به حکمت و فلسفه، در ارتباط با سنت و سابقه این علم در ایران و تغییرات سیاسی و فرهنگی عصر سلجوقی، در چه وضعیتی قرار گرفته و در چه مسیری جریان یافت؟ یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که دانش طب به لحاظ تاریخی به‌عنوان یکی از سنت‌های علمی و فکری ریشه دار در تاریخ ایران، به جهت ویژگی‌های خاص خود، در یک وضعیت سه وجهی متناقض قرار گرفته و به موجودیت خود ادامه داد. از یک سو به جهت گسترش حساست‌ها و تعصبات مذهبی در بین نخبگان مذهبی و عوام همسو با آنها، علم طب از حیث مبانی علمی و برخورداری از نهادهای آموزشی فراگیر دچار محدودیت‌های جدی شد. اما از وجهی دیگر، دانش طب به علت ارتباط داشتن با حفظ صحت انسان و درمان بیماری‌ها به شدت مورد نیاز حکام و اهل قدرت و نخبگان سیاسی-مذهبی بود. به طوری که به جهت چنین نیازی، این دانش طی دوره سلجوقی در چارچوب نیازهای اهل قدرت و زمینه‌های اجتماعی، در شکل دو مکتب طبی عراق و خراسان، موجودیت خود را بازآفرینی و استمرار بخشید. در وجه سوم، تغییری که در این دوره در موقعیت علوم طب ایجاد شد و مبنای آینده این دانش در تاریخ ایران قرار گرفت، ترجمه و تألیف رسائل پزشکی به زبان فارسی بود. روندی که برای اولین بار اتفاق می‌افتاد و خود را در خراسان و عراق، به عنوان مهمترین حوزه‌های جغرافیایی- فرهنگی ایران عصر سلجوقی نشان داد.

کلید واژه‌ها: ایران، دوره سلجوقی، دانش طب، خراسان، عراق.

n_sedghi@tabrizu.ac.ir
nbagheritofighi@yahoo.com

۱ - دانشیار تاریخ دانشگاه تبریز (نویسنده مسئول)
۲ - دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه تبریز

A historical approach to the status of medicine in Iran during the Seljuk era

N. Sedghi¹

Nahid Bagheri Tofighi²

Abstract

The current research seeks to answer the question that which path did medicine progress in and how was its status as one of the important branches of the science collection called wisdom and philosophy regarding the tradition and history of this science in Iran and the political and cultural changes of the Seljuk era? The outcomes of this research show that medicine as one of the basic scientific and intellectual traditions in the history of Iran was historically regarded in a contradictory three-dimensional situation due to its specific characteristics and continued to exist. On the one side, due to the spread of religious sensitivities and fanaticism among the religious elites and the commonalty in line with them, medicine suffered from serious limitations in terms of scientific basics and the availability of inclusive educational institutions. But from the other side, medicine because of its connection with the preservation of human health and the treatment of diseases was strongly needed by the governors and the people of power and the political-religious elites. For this reason, this knowledge was restored and developed during the Seljuk period within the framework of the needs of the people of power and social contexts in the form of the two medical schools of Iraq and Khorasan. In the third aspect, the translation and compilation of medical records in Persian was the change that was created in this period in the situation of medicine and became the basis for the future of this knowledge in the history of Iran. The process that happened for the first time and was revealed in Khorasan and Iraq as the most important geographically-cultural areas of Iran during the Seljuk era.

Keywords: Iran, Seljuk era, medicine, Khorasan, Iraq.

1 - Associate Professor of History, University of Tabriz
2 - Ph.D. Student, University of Tabriz

Email: n_sedghi@tabrizu.ac.ir
Email: nbagheritofighi@yahoo.com

مقدمه

ایران بعد از چندین سده از تجربه تکثر سیاسی- فرهنگی در تاریخ دوره اسلامی، طی عصر سلجوقی (سده‌های ۵ و ۶ هجری) وضعیت متفاوتی را در عرصه سیاسی- فرهنگی تجربه کرد. استقرار نظام سیاسی فراگیر با ایدئولوژی فرهنگی و مذهبی واحد در گستره جغرافیای سیاسی ایران از ویژگی‌های دوره سلجوقی بود. تأسیس دیوانسالاری سلجوقی و راه‌اندازی مجموعه مدارس مذهبی موسوم به نظامیه‌ها از جمله اقداماتی بود که در راستای ایجاد وحدت سیاسی- مذهبی با محوریت سلطنت سلجوقی و شریعت اهل سنت و جماعت صورت گرفت. از جمله نتایج ایجابی چنین روندی، برتری یافتن موقعیت علوم دینی و ادبی بود. دانش‌هایی که نخستین معطوف به شریعت و دومی مربوط به ارزش‌ها و نیازهای ادیبان و دیوانیان سلطنتی بود. از پیامدهای سلبی تغییرات سیاسی و فرهنگی ایجاد شده در نظام سیاسی و آموزشی ایران عصر سلجوقی، محدودیت‌هایی بود که برای علوم عقلی و فلسفی و از جمله دانش طب در زیرمجموعه علوم موسوم به طبیعیات ایجاد شد. هر چند به لحاظ تاریخی، دانش پزشکی برخلاف علوم دینی، از نهادهای آموزشی گسترده در سطح جامعه و وجود قشر اجتماعی فراگیر در زمینه ترویج این علم محروم بود، اما نگاهی به جریان شکل‌گیری و گسترش علم طب در گستره تمدن اسلامی، نشان می‌دهد که این دانش در عصر سلجوقی، در ارتباط با ادوار تاریخی پیشین، نه تنها دچار انقطاع و زوال نشد، بلکه طبای شاخصی در این دوره ظهور کردند و تلاش‌های گسترده‌ای جهت ترجمه و تدوین و تألیف متون طبی بر اساس مقتضیات و نیازهای زمانه صورت گرفت. همچنان که برخی مراکز و نهادها چون بیمارستان‌ها و داروخانه‌ها به پشتوانه حمایت‌های مالی اهل قدرت و تلاش‌ها و نبوغ اعضای برخی خاندان‌های میراث‌دار در علم طب، موجودیت‌شان استمرار یافت. طی دوره سلجوقی، دانش طب در دو حوزه جغرافیایی عراق عرب و عجم و خراسان دارای نمود و برجستگی بیشتری بود. مسأله‌ای که هم ناشی از زمینه‌های علمی و اجتماعی این دو منطقه در برخورداری از سنت‌های طبی پیشین بود و هم مرکزیت سیاسی در آن نقش تعیین‌کننده داشت. شاخص‌ترین طبای شناخته‌شده دوره سلجوقی، از نخبگان اقلیت‌های مسیحی و یهودی و پزشکان ایرانی بودند. همپای نقش‌آفرینی طبای مسیحی و

یهودی، چون ابن تلمیذ و ابن ملکا در سنت طبی رایج در عراق عرب و مدیریت مراکز طبی بغداد و از جمله بیمارستان عضدی، در حوزه عراق عجم و خراسان هم پزشکان ایرانی حاملان و استمراردهندگان دانش طبی برجای مانده از پیشینیان، بودند. اطبایی چون ابوروح جرجانی در علم چشم‌پزشکی و سید اسماعیل جرجانی در حوزه طب عمومی با تألیف رسایل متعدد پزشکی به زبان فارسی، در امر ترویج و گسترش دانش طبی در گستره فرهنگ عمومی جامعه ایرانی پیشگام بودند. همچنین از دیگر ویژگی‌های عصر سلجوقی در حوزه علوم حکمت به صورت عام و دانش طب به صورت خاص، این است که برای اولین بار در تاریخ ایران، زمینه‌های تألیف و ترجمه متون پزشکی به زبان فارسی، در این دوره تاریخی صورت گرفت. به طوری که میراث دانش مربوط به چشم‌پزشکی که توسط حنین بن اسحاق و علی ابن عیسی از زبان‌های یونانی و سریانی به زبان عربی نوشته شده بود، در دوره سلجوقی توسط طبیب خاص ملک‌شاه سلجوقی، ابوروح جرجانی به زبان فارسی ترجمه و با افزودن یافته‌ها و تجربیات جدید، در قالب کتاب «نورالعیون» به عنوان نخستین اثر فارسی در علم چشم‌پزشکی نوشته شد. همچنان که در خراسان و خوارزم، سید اسماعیل جرجانی به واسطه نبوغ فردی و پشتکار فراوان، میراث دانش طبی به جامانده از ابن سینا را بر اساس علم و تجربیات طبی خود بازخوانی و در قالب کتاب «ذخیره خوارزمشاهی»، به نگارش درآورد. کتابی که نخستین اثر دایره المعارفی در دانش پزشکی در موضوع بیان انواع بیماری‌ها و شیوه‌های درمانی هر یک به زبان فارسی بود. به غیر از برخی کتب تألیفی عام در موضوع تاریخ پزشکی در ایران^۱ و یا تک‌نگاری‌هایی^۲ که در آن‌ها به احوال و آثار و یافته‌ها و نظرات طبی برخی اطبای ایران دوره سلجوقی پرداخته شده، در مورد وضعیت دانش طب به عنوان بخشی از علوم و معارف رایج جامعه ایران عصر سلجوقی، در ارتباط با عوامل تاریخی اثرگذار در آن، تحقیقی خاص صورت نگرفته است. در همین راستا در

۱ - نجم‌آبادی، محمود، ۱۳۷۵، تاریخ طب در ایران پس از اسلام، انتشارات دانشگاه تهران، جلد ۲، چاپ دوم، تهران و تاج‌بخش، حسن، ۱۳۷۹، تاریخ بیمارستان‌های ایران (از آغاز تا عصر حاضر)، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول، تهران. و پورمن، پیترا ای و امیلی ساواژ اسمیت، ۱۳۹۲، پزشکی اسلامی در دوره میانه، پژوهشکده تاریخ اسلام، تهران.

۲ - تاج‌بخش، حسن، پاییز و زمستان ۱۳۸۹، «سید اسماعیل جرجانی بنیانگذار پزشکی پارسی»، آینه میراث، دور جدید، ش. ۴۷، صص ۶۱-۸۶ و حسین، سید فاضل و کاظم خدادوست، تابستان ۱۳۹۲، «مروری بر برخی دیدگاه‌های پزشکی دانشمند بزرگ ایرانی - اسلامی حکیم سید اسماعیل جرجانی»، مجله تاریخ پزشکی، ش ۱۵، صص ۹۹-۱۱۸.

پژوهش حاضر تلاش شده است با رویکردی تاریخی، تصویری فراگیر از کانون‌های فرهنگی و جغرافیایی رواج این علم و مهم‌ترین نمایندگان آن جهت انجام پژوهش‌های بیشتر در آینده، ارائه شود.

میراث پزشکی عراق؛ نهادهای درمانی

زمانی که سلجوقیان در پی فتح دندانقان (۴۳۱ق.) وارد ایران و دیگر سرزمین‌های اسلامی شدند، مهم‌ترین مرکزی که در آن با میراث دانش طب مواجه شدند، «بیمارستان عضدی» در شهر بغداد بود. مشهورترین مرکز طبی و پزشکی بغداد که توسط عضدالدوله امیر صاحب درایت آل بویه طی سال‌های ۳۶۸ تا ۳۷۱ هجری در قسمت غربی بغداد بنا شده بود (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۳۷/۱۵ - ابن الجوزی، ۱۴۱۵: ۴۳۹/۸) و در زمانه خود از حیث امکانات اسباب و آلات پزشکی بی‌نظیر بوده است (ابن خلکان، ۱۳۸۱: ۴۹۷/۲). بیمارستان عضدی که میراث‌دار علمی سنت‌های طبی یونانی و علمی رایج در بیمارستان جندی‌شاپور و مرکز علمی بیت الحکمه بغداد بود، با حضور ۲۴ نفر از اطبای سرآمد بغداد و نواحی پیرامون آن تشکیل شده و نقش اساسی در زمینه تعلیم و انتقال تجربیات و دانش پزشکی داشت (قفطی، ۱۳۴۷: ۵۸۴ - ۵۸۷). طی نیمه قرن پنجم هجری و مصادف مقارن با سال‌های حضور سلجوقیان در بغداد، اطبای مربوط به اقلیت‌های غیرمسلمان نقش اساسی در ترویج و استمرار دانش پزشکی عراق و اداره مؤسسات طبی بغداد و از جمله بیمارستان عضدی داشتند. از جمله خاندان‌های متولی در ریاست بیمارستان عضدی بغداد، خاندان صابئی مذهب «آل سنان» و شخص حکیم ابوالحسن بن سنان بود (قفطی، ۱۳۴۷: ۵۳۵ - ۵۳۶). بعد از ابوالحسن صابئی، از دیگر شخصیت‌هایی که برای چندین دهه «ساعور» یا رئیس بیمارستان عضدی بوده و همچنین ریاست اطبای بغداد را بر عهده داشت، «امین‌الدوله بن تلمیذ» (متوفای ۵۶۰ق.) طبیب مسیحی مذهب بود. کسی که ۹۴ سال زندگی کرد و تا پایان عمر مناصب مذکور را عهده‌دار بود. (ابن ابی اصیبعه، ۱۹۶۵: ۳۴۹ - ۳۵۱) در این زمان، موقعیت شهر بغداد به‌عنوان کانون فعالیت بیمارستان عضدی، در زمینه حفظ و ترویج دانش پزشکی در جهان اسلام به حدی بود که از طرف خلافت فردی در مقام «ریاست طب بغداد» عنوان مسئول و سرپرست اطبای شهر تعیین شده و بر میزان علم و مهارت و

شیوه‌های درمانی و آموزشی آن‌ها و نحوه برگزاری آزمون‌های مربوط به دانش طب، نظارت می‌کرد (ابن ابی اصیبعه، ۱۹۶۵: ۳۵۱).

در آستانه حضور سلجوقیان در بغداد، بیمارستان عضدی به جهت مشکلات مدیریتی ناشی از عدم رسیدگی و حیف و میل منابع درآمدی آن به وضع بدی گرفتار شده بود. در جریان رواج بیماری وبا و قحطی سال ۴۴۹ ه‍.ق در عراق، که به قول ابن اثیر مردم از شدت گرسنگی گوشت مردار و لاشه سگ می‌خوردند، (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۳۴۰/۱۶) وضع بیمارستان عضدی چنان دچار بحران شده بود که وضعیت آن توسط عمیدالملک کندری، وزیر سلطان طغرل مورد بازرسی قرار گرفت. در اثر بررسی‌های کندری مشخص شد، شخصی یهودی به نام ابن‌الهارونی بر بیمارستان دست انداخته و موقوفات آن را به نفع خود برداشته است. به دستور وزیر سلجوقی، دست یهودی مذکور را از بیمارستان و املاک موقوفه آن کوتاه و اطراف بیمارستان را که یکصد دکان موقوفه بود، آباد کرده و درآمدهای آن را به اداره امور بیمارستان اختصاص دادند. همچنین دارو و شربت و گیاهان داروئی موردنیاز برای بیمارستان خریداری و جهت رفاه بیماران لحاف و تشک تهیه‌شده و بیست و هشت طیب و زنان آشپز و دربان‌ها و پاسبان‌ها و حمامات برای خدمت به بیماران به کار گرفته شد. کندری همچنین دستور داد، باغی که جنب بیمارستان بود و میوه و بقول فراوان داشت به مصرف بیماران برسد (نجم‌آبادی، ۱۳۷۵: ۷۷۸/۲-۷۷۹). بیمارستان عضدی بغداد، دو بار طی سال‌های ۴۶۶ ه‍.ق و ۵۶۹ ه‍.ق به دلیل بارندگی زیاد و طغیان آب دجله به زیرآب رفته و در هر دو بار به همت سلاطین و وزرای سلجوقی تعمیر و موقعیت خود را بازیافت (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۶۸/۱۷ و ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۸۷/۲۲). در سایه حمایت‌های مالی سلجوقیان، رونق بیمارستان عضدی تا اواخر دوره سلجوقیان استمرار داشته است. زمانی که «خاخام بنیامین تطیلی» (Benjamin Tudela) اهل تودلا، در شمال اسپانیا در حدود ۵۶۷ ه‍.ق / ۱۱۷۱ م از بغداد دیدن کرده بود، از رونق بیمارستان عضدی و دیگر مراکز درمانی این شهر، سخن گفته بود (دوری، ۱۳۷۵: ۳۵ و تاج‌بخش، ۱۳۷۹: ۵۷ و الگود، ۱۳۸۶: ۲۰۰). همچنین ابن جبیر سیاح مسلمان اندلسی که به سال ۵۸۰ ه‍.ق از بغداد دیدن کرد، از بیمارستان عضدی به‌عنوان بیمارستان بزرگ شهر که چون قصر سلطنتی بر ساحل دجله برافراشته بود و بیماران را غذا و داروی رایگان

می‌داد، یاد کرده است (ابن جبیر، ۱۳۷۰: ۲۷۶). بیمارستان عضدی تا زمان حمله هلاکوخان مغول به بغداد در قرن هفتم هجری فعال بود و از آن پس ویران و متروک گردید. زمانی که ابن بطوطه در قرن هشتم بیمارستان بغداد را در کنار دجله بین باب البصره و محله شارع مشاهده کرد، آن را ویرانه‌ای بیش نیافت (ابن بطوطه، ۱۳۵۹: ۲۴۲/۱). به غیر از مراکز طبی و بیمارستانی ثابت، از دیگر مراکز درمانی رایج در دوره سلجوقی که آن‌هم محدود و محدود به حکومت و اقدامات اهل قدرت بود، بیمارستان‌های سیار بودند. امری که ناشی از ضرورت‌های پاسخ‌گویی به نیازهای سپاه و نظامیان در جریان لشکرکشی‌ها و جنگ‌ها بود. بیمارستان‌های سیار درمانگاه‌هایی بودند که وسایل و مواد موردنیاز برای درمان نظامیان در اردوکشی‌های نظامی فراهم می‌ساختند و اسباب و وسایل آن‌ها توسط حیوانات بارکش از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر حمل می‌گردید. در این نوع بیمارستان‌ها، تخت‌های روان و ویژه برای حمل بیماران بر روی شتر بسته و زخمی‌ها و مجروحان را حمل می‌کردند، و چندین پزشک هم به درمان و مداوای مجروحان و بیماران می‌پرداختند. نمونه بارز این نوع بیمارستان‌ها در زمان سلطان محمود غزنوی دائر شد (الگود، ۱۳۸۶: ۲۰۰- سلطانه، ۱۳۶۴: ۹۵). پزشکانی که همراه بیمارستان سیار حرکت می‌کردند از هر نظر مانند پزشکانی بودند که در بیمارستان‌های ثابت خدمت می‌نمودند (الگود، ۱۳۸۶: ۲۰۲).

از جمله بیمارستان‌های سیار عصر سلجوقی بیمارستان عزیزالدین مستوفی در عراق عجم بود. عزیزالدین عموی ادیب و مورخ عصر سلجوقی، عمادالدین کاتب اصفهانی و دوست و حامی عارف مشهور عین القضاة همدانی بود. وی از جمله رجال سیاسی و دیوانی صاحب نفوذ در سلطنت سلطان محمود سلجوقی بود (عمادالدین، ۲۵۳۶: ۱۶۵). به نوشته انوشیروان خالد، وزیر و مورخ عصر سلجوقی که شاهد اقدامات عزیزالدین بوده، عزیز هنگام تصدی دیوان استیفاء در سلطنت سلطان محمود، اقدامات ارزنده‌ای انجام داد که یکی از آن‌ها عبارت بود از تأسیس بیمارستان برای سپاه سلطانی با اسباب و سرآورده و دواها و پزشکان و پرستاران و بیماران که آن را دویست شتر بختی حمل می‌کردند. (عمادالدین، ۲۵۳۶: ۱۵۸). عموماً پزشکان این بیمارستان سیار به علت حضور پیوسته صاحب منصبان دیوانی سلجوقیان عراق در بغداد، از اطبای فعال در بغداد تأمین می‌شد. نخستین فردی که

توسط ابونصر عزیزالدین مستوفی اصفهانی در «بیمارستان عسکر سلطانی که بر چهل شتر^۱ بار می‌شد» به کار گرفته شده و ریاست آن را بر عهده داشت، عبارت بود از «ابن المرخم یحیی بن سعید». فردی که ظاهراً بیش از آن که عالم به علم طب باشد عالم به دین و شریعت بوده است. چراکه بعد از مدتی از این منصب کنار گذاشته شده و از طرف خلیفه المقتدی سمت «اقضی القضاة» بغداد را عهده‌دار شده بود. عزیزالدین مستوفی در جستجوی طبیبی عالم و ماهر برای اداره «بیمارستان عسکر سلطانی» بعد از مدتی جستجو در شهر بغداد فردی موسوم به «ابوالحکم مغربی اندلسی» را به این کار گماشت. شخصی که در «علوم اوایل» صاحب علم بوده و به شکلی ناشناس و مجهول از بلاد مغرب وارد بغداد شده بود. وی به واسطه تبحر در علوم اوائل و از جمله طب، خیلی زود اشتهار یافته و از گمنامی به نامداری رسیده و توسط عزیزالدین به ریاست بیمارستان عسکر سلطانی منصوب شد. (قفطی، ۱۳۴۷: ۵۴۵). با توجه به این که حضور و نقش‌آفرینی عزیزالدین مستوفی در وزارت و دیوان استیفاء سلطان محمود سلجوقی دیری نپایید، در نتیجه فعالیت بیمارستان عسکر سلطانی هم چندان دوام نیاورد. به نظر می‌رسد با گرفتاری و تبعید و کشته شدن عزیزالدین مستوفی توسط رقیب سیاسی وی ابوالقاسم در گزینی در سال ۵۲۵ق. (عمادالدین، ۲۵۳۶: ۱۸۱). بیمارستان عسکر سلطانی هم از هم پاشید. چراکه به نوشته قفطی، «بعد از آنکه گذشت بر عزیز آنچه گذشت»، ابوالحکم مغربی طبیب بیمارستان عسکر سلطانی با مشاهده قضا و پیشامدهای سیاسی منجر به مرگ عزیزالدین مستوفی، اقامت در عراق را ترک گفته و به بلاد مغرب روانه شده و در مسیر راه در شهر دمشق مقیم شده و تا آخر عمر را در آنجا گذرانید (قفطی، ۱۳۴۷: ۵۴۶).

اطبای مسیحی و یهودی و سنت طبّی عراق

حوزه عراق به مرکزیت شهر بغداد، به علت موقعیت خاص این منطقه به‌عنوان کانون تلاقی بغداد عصر سلجوقی با مرکزیت بیمارستان عضدی، شاهد فعالیت و نقش‌آفرینی دو پزشک هم نام اما رقیب یهودی و مسیحی بود. پزشکانی که هر دو به هبه‌الله معروف بودند.

۱ - همانطور که قبلاً ذکر شد، عمادالدین اصفهانی برادر زاده عزیزالدین از عدد مبالغه‌آمیز دویست شتر برای حمل بیمارستان نظامی مورد تأسیس وی یاد کرده است.

نخستین آن‌ها موفق‌الملك امین‌الدوله ابوالحسن هبه‌الله بن ابی‌العلاء صاعد (۴۶۶-۵۶۰ق.)، از خاندان مسیحی-سریانی مشهور به ابن‌التلمیذ بود. تبحر و علم امین‌الدوله در دانش پزشکی به حدی بود که از نوادر زمانه خود محسوب می‌شد. پدر وی، ابوالعلاء صاعد فردی فاضل و مشهور در علم طب بود. مقدمات دانش پزشکی را نزد پدرش فراگرفته و بعد از آن چندین سال جهت اندوختن علم روانه سرزمین‌های مختلف ایران شد. وی به زبان‌های سریانی و فارسی آگاه و به زبان عربی مسلط بود و به واسطه آن به‌خوبی بر تمام متون طبی متعلق به زبان‌های عربی و سریانی اشراف یافته بود. به نوشته ابن ابی‌اصیبعه، امین‌الدوله یافته‌ها و نظرات مختلف خود را در دانش طب در قالب رساله‌هایی به نگارش درآورده بود. وی معاصر با طبیب یهودی مذهب، هبه‌الله بن ملکا بود. کسی که با ابن‌تلمیذ برای تصدی ریاست بیمارستان عضدی و ریاست اطبای بغداد رقابت می‌کرد. مناصبی که با صلاح‌دید خلیفه بغداد برای سال‌ها به این تلمیذ واگذار شد. هرچند هبه‌الله طبیب، در علوم حکمت و فلسفه سرآمد بود، اما در علم طب موفق‌الدوله دارای تبحر و برتری بود. به‌طوری‌که در زمانه خود «در صناعت طب، علماً و عملاً بقراط عهد و جالینوس وقت» شناخته می‌شد. همچنان که خلیفات حسنه وی چون مروت و مردم‌داری و نیک‌رفتاری‌اش موجب شده بود تا در نزد خلفای مختلف عباسی تقرب یابد و ریاست بیمارستان عضدی و سرپرستی اطباء بغداد را بر عهده گرفته و عنوان «سلطان‌الحکماء» را به دست آورد. وی همچنین به جهت مسیحی بودن، رئیس نصارای بغداد و عراق هم بود (قفطی، ۱۳۴۷: ۴۶۳-۴۶۴ و ابن ابی‌اصیبعه، ۱۹۶۵: ۳۴۹ و ۳۵۰). دانش و مهارت‌های امین‌الدوله و تشخیص و حدسیات او در مورد علل و درمان بیماری‌ها همواره برای ناظران و شاگردانش اعجاب‌انگیز بوده است. به‌طوری‌که ابن ابی‌اصیبعه نمونه‌هایی از آن را نقل کرده است (ابن ابی‌اصیبعه، ۱۹۶۵: ۳۵۰-۳۵۱). همچنان که وی در زمینه درمان و معالجه بیماران به‌جز خلیفه و سلطان از کسی پول و اجرت نمی‌گرفت و به جهت چنین رویه‌ای در نزد مردم از عام و خاص به کرامت و خوش‌خلقی شناخته می‌شد. موفق‌الدوله با دوراندیشی تمام با خلفای عباسی و سلاطین سلجوقی و علمای دینی و اسانید نظامیه بغداد مناسبات حسنه داشت. خانه وی در مجاورت مدرسه نظامیه بغداد واقع بود و هر گاه فقیه‌ای از فقهای مدرسه نظامیه بیمار می‌شد

به درمان او اقدام و بدون دریافت اجرت، مرخص می‌نمود. همچنان که وی افراد ناشناس دیگر از تجار و صاحبان و ثروت را مداوا کرده و علیرغم پیشنهاد پول‌های کلان، اجرتی دریافت نمی‌داشت. البته، در مقابل چنین شرایطی، وی در قبال خدمات و مسئولیت‌هایی که داشته، به غیر از مواجب نقدی و پاداش‌ها، از خلیفه وقت بغداد خلیفه المقتفی، که هفته‌ای یک بار به حضورش راه می‌یافت، زمینی را در «دارالقواریر بغداد» به‌عنوان اقطاع دریافت داشته و از محل درآمدهای آن اموال قابل توجهی اندوخته بود (قفطی، ۱۳۴۷: ۴۶۶ و ابن ابی اصیبعه، ۱۹۶۵: ۳۵۰-۳۵۱). امین‌الدوله در مقام ریاست بیمارستان عضدی و ریاست اطباء بغداد، به غیر از درمان و معالجت بیماران و نظارت در امور بیمارستان عضدی و نظارت در فعالیت‌های طبای بغداد، دارای مجالس پر رونق در زمینه آموزش علم طب برای علاقمندان و طالبان دانش پزشکی بود (ابن ابی اصیبعه، ۱۹۶۵: ۳۵۴). وی تا پایان عمر به عنوان فردی پایبند در آیین مسیحیت باقی مانده و در سن ۹۴ سالگی به سال ۵۶۰ ق. مصادف با سال مرگ طیب یهودی معاصرش هبه الله بن ملکا در بغداد درگذشت. ابن تلمیذ، به غیر از آن که ثروتی زیاد از خود برای تنها فرزندش به جای گذاشت، به جهت آن که اهل علم و مطالعه بود، کتاب‌های زیادی را هم در کتابخانه اختصاصی خود برجای نهاده بود که بعد از مرگش آن را با دوازده شتر حمل کردند (ابن ابی اصیبعه، ۱۹۶۵: ۳۵۵).

دومین طیب معروف در سنت طبی عراق که آوازه و نام وی تا دربار سلاطین سلجوقی در همدان رسیده بود، هبه الله بن علی بن ملکا بغدادی (۴۷۳-۵۶۰ ق.) بود. این هبه‌الله، بیشتر معروف به ابوالبرکات و اوحدالزمان بود که در حدود سال ۴۷۳ هجری در بغداد متولد شده بود. وی به سال ۵۶۰ هجری در سن نزدیک به نود سالگی در همدان، پایتخت سلاطین سلجوقی عراق وفات یافت (اکبری، ۱۳۷۰: ۶۷). هبه الله در نزد آیندگان، بیشتر از آن که به‌عنوان پزشک شناخته شود، به‌واسطه کتاب «المعتبر» که آن را در موضوع «علوم حکمی وجودی طبیعی و الهی» نوشته و به نقد دیدگاه‌های مطرح در فلسفه ارسطویی و ابن‌سینایی پرداخت، به‌عنوان یک فیلسوف شاخص شناخته می‌شود. به‌طوری که آثار دیدگاه‌های انتقادی وی در مورد موضوعات و مسائل فلسفی مطرح در نزد فلاسفه مسلمان تا عصر جدید استمرار یافته است (اکبری، ۱۳۷۰: ۶۸-۷۴).

ابوالبرکات پزشکی را نزد ابوالحسن سعید بن هبه الله بن حسین از پزشکان برجسته که مدت طولانی در بیمارستان عضدی به درمان بیماران مشغول بود، فراگرفت (ابن ابی اصیبعه، ۱۹۶۵: ۳۷۴/۲). وی در اصل طبیبی یهودی مذهب و از جمله ملازمان درباری خلیفه المستجد بالله عباسی بود که ظاهراً در آخر عمر خود اسلام آورد. بنا به روایتی وی در واقعه رویارویی خلیفه مستر شد عباسی با سلطان مسعود سلجوقی، به واسطه شکست سپاه خلیفه و گرفتاری به دست سپاه سلجوقی، جهت حفظ جان خود اسلام آورده و بعد از آن در زمره ملازمان و اطباء خاص سلطان سلجوقی درآمد (بیهقی، ۱۳۵۰: ۹۷ و اکبری، ۱۳۷۲: ۷۷). هبه‌الله با این که با دستگاه خلافت عباسی در ارتباط بود، اما به جهت برتری موقعیت امین‌الدوله بن تلمیذ در نزد خلافت که یکجا ریاست طبای بغداد و بیمارستان عضدی را عهده‌دار شد، از دربار خلافت طرد شد (ابن ابی اصیبعه، ۱۹۶۵: ۳۴۹). به نظر می‌رسد شکاف سیاسی بین سلطنت سلجوقی و خلافت عباسی و قطع روابط سیاسی بین آن‌ها هم باعث شده بود، هبه‌الله بن ملکا در مقام طبیب خاص اعضای خاندان سلجوقی درآمد و از طریق طبابت سلاطین سلجوقی موقعیت اجتماعی و اقتصادی خود را بازباید (قفطی، ۱۳۴۷: ۴۶۸). همین قرینه نشان می‌دهد که سلاطین سلجوقی عراق، طبای مخصوص خودشان را از پزشکان غیرمسلمان بغدادی تعیین می‌کردند. امری که حاکی از برتری و استمرار موقعیت بغداد و اقلیت‌های غیرمسلمان در دانش پزشکی حوزه عراقین عرب و عجم بود.^۱ گویا هبه‌الله در سال ۵۴۷ ق. به دستور سلطان محمود بن ملکشاه به جهت خطایی که در امر طبابت همسر وی مرتکب شده بود، به اتهام سوء علاج زندانی شده بود. به روایتی وی ظاهراً در همین زمان بوده که جهت حفظ جانش از آیین یهود به دین اسلام گرویده بود (ابن قفطی، ۱۳۴۷: ۴۷۲).

۱ - به نظر می‌رسد به غیر از بغداد دیگر شهرهای حوزه عراق و از جمله سرزمین‌های غربی قلمرو سلجوقیان چندان جایگاهی در دانش طب و برخورداری از طبای شناخته شده نداشته‌اند. مثال قضیه این که اتابکان آذربایجان که به نام سلاطین سلجوقی و در قلمرو آنها حکومتی قدرتمند را تشکیل داده بودند، مجبور بوده‌اند طبای خاص خود را از پزشکان غیرمسلمان مهاجر به قلمرو خود برگزینند. از جمله این افراد طبیبی بوده به اسم سموئل (ساموئل) بن یهودا مغربی که در اصل از یهودیان مهاجر اندلس بود. وی که در علوم حکمت و ریاضیات دانشی اندوخته بود، با شنیدن نام و آوازه اتابکان آذربایجان از حلب روانه مراغه شده و به عنوان طبیب مخصوص خاندان اتابکی و شخص اتابک محمد پهلوان در آمده بود. طبیب مذکور در شهر مراغه یکی از شهرهای قلمرو اتابکان آذربایجان مقیم شده و همانجا اسلام آورده و کتابی هم در «ظهار معایب یهود» نوشت. بعد از وی که به سال ۵۷۰ ق. در مراغه درگذشت، فرزندانش استمرار دهندگان دانش طب در شهر مراغه بودند (قفطی، ۱۳۴۷، صص ۲۹۰ و ۲۹۱).

به نوشته ابوالحسن بیهقی (متوفای ۵۶۵ق.م) مورخ خراسانی دوره سلجوقی، ابوالبرکات پزشک مخصوص سلطان مسعود سلجوقی هم بود. وقتی که سلطان مسعود بن محمد بن ملکشاه را عارضه قولنج پدید آمد، ابوالبرکات را جهت مداوای سلطان، از بغداد به همدان تختگاه سلجوقیان عراق فراخواندند. ابوالبرکات که هشتاد و نوسال و ناتوان، به جهت شدت بیماری سلطان مسعود و ترس از عواقب ناتوانی در درمان وی از ترس و هراس در حین انجام مداوای سلطان سلجوقی درگذشت. در آن روز سلطان نیز در اثر مرضی که گرفتارش بود، وفات یافت. تابوت ابوالبرکات را به همراه کاروان حجاج به بغداد منتقل ساختند^۱ (بیهقی، ۱۳۵۰: ۹۶-۹۷). با احتساب مدت زمان و دوره زندگی هبه‌الله بن ملکا، می‌توان گفت این طبیب یهودی الاصل مستقر در بغداد، طبیب خاص سه نفر از سلاطین سلجوقی، سلطان محمد بن ملکشاه، سلطان محمود بن محمد و سلطان مسعود بن محمد و خاندان سلطنتی سلجوقی مستقر در اصفهان و همدان بوده است (بیهقی، ۱۳۵۰: ۹۶-۹۷). به نوشته ابن قفطی «هبه‌الله بن ملکا ابوالبرکات پزشکی دانشمند و به علوم یهودیان پیشین بغداد آگاه بود. او در درمان بیماران، موفق، و بر کتاب‌های پیشینیان و متاخران آگاهی داشت.» (ابن قفطی، ۱۳۴۷: ۴۶۸). هبه‌الله به غیر از برخورداری از مهارت و استفاده از شیوه‌های بدیع برای درمان بیماری‌های جسمی که مورد اعجاب معاصرانش بوده (قفطی، ۱۳۴۷: ۴۶۹-۴۷۱). بیماری‌های روانی، از جمله مالیخولیا را هم مورد توجه قرار داده و با شیوه‌های خاص خود درمان می‌کرد (ابن ابی‌اصیبه، ۱۹۶۵: ۳۷۴/۲-۳۷۵).

ابوروح جرجانی و سنت چشم‌پزشکی عراق

اساس میراث علمی مربوط به شاخه چشم‌پزشکی در دوره سلجوقی که شخص ابوروح نماینده برجسته آن بود، به تلاش‌های اطبای غیرمسلمان قرون نخستین اسلامی برمی‌گشت. اولین چشم‌پزشک بزرگ عالم اسلام، حنین بن اسحاق سربانی و مسیحی

۱ - روایت قفطی (متوفای ۶۴۶ق.م) مورخ ساکن در قلمرو ایوبیان در مورد فرجام ابوالبرکات متفاوت است. به نوشته وی در اواخر عمر در بغداد دچار بیماری و آلام و شاید زیاد شده و عاقبت «کور و کر گشت و مبروص و مجنوم نیز گردید» و در اثر شدت بیماری و ضعف درگذشت (قفطی، ۱۳۴۷: ۴۷۱). با توجه به نزدیکی زمان بیهقی به رویداد مورد بحث، روایت وی ترجیح داده شد.

مذهب بود. وی ابتدا شاگرد یوحنابن ماسویه از اطبای جندی‌شاپور بود و چون استادش او را از خود راند به فارس رفت و در آنجا تحصیل طب خود را تکمیل نمود. از مهم‌ترین کتاب‌های حنین بن اسحاق کتاب «العشر مقالات فی العین» است که قدیمی‌ترین کتاب منظم چشم‌پزشکی در جهان اسلام محسوب می‌شود (ابن قفطی، ۱۳۴۷: ۲۳۴). اثر تألیفی حنین ابن اسحاق، در حکم مرجع و منبع امتحانی برای آزمودن دانش و مهارت‌های طالبان و علاقمندان چشم‌پزشکی در دوره‌های بعد بوده است (ابن‌الاکو، ۱۳۴۷: ۱۷۲). اثر مهم دیگر در زمینه درمان بیماری‌های چشمی «تذکرۃ الکخالین» علی بن عیسی کخال بود. ابن قفطی او را شاگرد حنین بن اسحاق و اثرش را در زمره کتبی دانسته که چشم‌پزشکان در هر زمان به آن مراجعه می‌کردند (ابن قفطی، ۱۳۴۷: ۲۴۷). ابوروح محمد بن منصور بن ابی‌عبدالله جرجانی یمانی ملقب به «زرین‌دست» از دیگر اطبای مطرح در دانش چشم پزشکی و میراث دار یافته‌های اطبای مذکور بود. وی «معالج» و پزشک دربار ملکشاه سلجوقی بود. پدرش به حرفه پزشکی مشغول بوده و همین امر نقش اساسی در گرایش ابوروح به دانش پزشکی داشته است. همچنان که وی بخشی از آثار و مقالات خود در حرفه چشم‌پزشکی را به‌صورت سؤال و جواب، خطاب به فرزندش ترتیب داده بود، تا میراث دانش پزشکی را در خاندان خود استمرار بخشد (بیگ باباپور، ۱۳۹۱، مقدمه نورالعیون ۲۳).

ابوروح کتاب «نورالعیون» را در موضوع چشم‌پزشکی، در ده باب تنظیم و به سال ۴۸۰ هجری به دستور ملکشاه به زبان فارسی تألیف و تقدیم سلطان سلجوقی کرد. نیشابوری در توصیف ظاهر ملکشاه می‌نویسد: «یک‌چشم اندک‌مایه شکسته داشتی از عادت نه از خلقت.» (نیشابوری، ۱۳۳۲: ۳۴). شاید همین مسأله سبب توجه ملکشاه به چشم‌پزشکی شده باشد. از علل نگارش کتاب به زبان فارسی علاوه بر خاصیت عام‌المنفعه بودن، این است که ملکشاه سلجوقی به زبان فارسی علاقه‌مند و با این زبان آشنا بود و کتاب به او تقدیم شده است. به نوشته وی «در این وقت که من این کتاب ساختم، بیشتر کسی پارسی دری می‌گفتند و خداوند این زمانه پارسی‌گو بود و دوست داشت. پس درخواست از من که کتابی سازم که خلق را از آن فایده باشد در طب، و سخن در عضوی گو که شریف‌تر است و مردم به وی محتاج‌تر. پس من دانستم که غرض وی چشم است که چشم چراغ جان است و

نگاهبان تن و هرکه را چشم نیست زنده نیست. و من چون خواستم که این کتاب سازم، خواستم که فرمان وی بجا آورم و نیز همه خلق را نصیب دهم و از من یادگار ماند خلق را. پس اگر این کتاب بر عادت به تازی گفتمی، آن کس که تازی ندانستی بی‌بهره ماندی.» (ابوروح جرجانی، ۱۳۹۱: ۵).

«نورالعیون» ابوروح جرجانی، کهن‌ترین اثر فارسی در چشم‌پزشکی به‌شمار می‌آید. چراکه آثار پیش از آن یا به عربی بودند یا به سریانی و یونانی. به نوشته ابوروح «قبل از من حنین بن اسحاق کتاب‌هایی در باب چشم‌پزشکی نوشته است و همچنین یوحنا بن ماسویه و رازی و ابن سینا هر یک چیزی کردند، اما تمام آنچه باید، نگفتند، کتابی تصنیف کردم و همه علم در این کتاب یاد کردم و این کتاب به پارسی دری کردم تا همه خلق را نصیب باشد. و نام کتاب را نورالعیون کردم که هرکه این کتاب برخواند و نیکو بداند، نور چشم وی برجا بماند و هرگز محتاج نشود به طیب نادان.» (جرجانی، ۱۳۹۱: ۶). ابوروح در زمینه تألیف کتاب نورالعیون، دو اثر مربوط به دانش چشم‌پزشکی، یعنی «العشر مقالات فی العین» حنین بن اسحاق و «تذکره الکخالین» علی بن عیسی را مبنا قرار داده و تمامی اطلاعات و آگاهی‌های موجود درباره علم چشم‌پزشکی را تا عصر سلجوقی (قرن پنجم هجری قمری) از منابع یونانی، عربی و دیگر زبان‌ها در ۱۰ مقاله گردآوری کرده است. در واقع این کتاب اثری جامع درباره دانش موجود در عرصه چشم‌پزشکی تا عصر سلجوقی به‌شمار می‌آید. چراکه تمامی معلومات و روش‌هایی را که در درمان بیماری‌های چشم استفاده می‌شد، معرفی کرده و از سوی دیگر چند ابزار و روش جدید را که جرجانی مخترع آن‌ها بوده، شرح داده شده است. متن کتاب به ده مقاله تقسیم گردیده و نویسنده طی این مقالات، ابتدا به بیان ساختمان و تشریح اجزا و عناصر شکل‌دهنده چشم پرداخته و سپس بیماری‌های آن را توضیح داده است.

یک مقاله درباره بیماری‌هایی است که قابل رؤیت هستند و یک مقاله هم درباره بیماری‌هایی است که قابل رؤیت نمی‌باشند. آنگاه دو فصل را به جنبه‌های دیگر بیماری‌های چشم اختصاص داده و این بار بیماری‌ها را به دو دسته قابل علاج و غیرقابل علاج تقسیم نموده است. با مقاله ششم کتاب توضیحات مربوط به درمان شروع می‌گردد و فصل بعد از

آن (مقاله هفتم) که خود از سی سؤال و جواب تشکیل گردیده است، منحصرأً به جراحی چشم اختصاص داده شده است. مقاله هشتم هم در موضوع انواع کوری‌ها و حيله‌گری‌های کخالان دروغینی که با معالجات نادرستی باعث کوری یا ازدیاد درد در چشم بیمار می‌شوند، نوشته شده است. بالاخره در دو فصل آخر از انواع داروهایی که در چشم‌پزشکی به کار برده می‌شوند، اسم برده شده است. فصل دهم در داروهای مرکب چشم و در بیست و یک باب نگاشته شده است (بیگ باباپور، ۱۳۹۱، مقدمه نورالعیون ۲۳). وجه امتیاز این اثر مربوط به «مقاله هفتم» آن است که در آن از روش‌های مختلف جراحی چشم که عموماً حاصل مشاهدات و یافته‌ها و تجربیات خود ابوروح است، بحث شده است. در این مقاله، که همچون بخش‌های دیگر کتاب به صورت سؤال و جواب طرح‌ریزی شده، جرجانی شیوه‌های جراحی انواع بیماری‌های چشم را در قالب سی سؤال و سی جواب مطرح ساخته است. جرجانی در بخش هفتم کتاب ابتدا به بیان روش جراحی عارضه «جرب» پرداخته و اولین پیشنهادی که می‌کند این است که اول به فصد کردن و تنقیه تن و سر باید علاج نمود و اگر علاج نپذیرفت «خادمان را بفرمای تا دستهای بیمار بگیرند و نگاه دارند و سر بیمار نگاه دارند، پس میل کابور بر بالای جفن نه و بفشار و مژه را بر دست چپ بگیر بر بالای میل و پس جفن را باز گردان... پس نهان نیش را برگیر بر دست راست... و حک کردن گیر... آنگاه دست باز دار به آهستگی اندک‌اندک تا جفن بر جای خود شود...» و آخرین و مؤثرترین مرحله آن را داغ کردن می‌داند. دیگر عارضه‌ای که جرجانی روش جراحی آن را مطرح کرده است، عارضه «برد» است. این عارضه غده بسیار کوچکی است که در میان دولایه پلک می‌روید و شبیه به تگرگ (برد) است. تنها ابداعی که جرجانی در جراحی این عارضه دارد، اختراع کفچه‌ای است که خود وی ساخته است و بدان اشاره دارد که «... جفن را نگاه دارد تا باز گردد، آنگاه بر پهنا به مبضع بشکافد و بدان کفچه که از جهت برد ساخته‌ام، برد را بیرون کند...» (ابوروح جرجانی، ۱۳۹۱: ۴۷۶-۴۷۷).

میراث دانش پزشکی در خراسان

دانش پزشکی رایج در خراسان عصر سلجوقی مبتنی بر میراث پزشکی ابن‌سینایی بود. کسی که در خراسان و بخارا عصر سامانی بهترین تجربیات پزشکی خود را کسب کرده بود.

(قفطی، ۱۳۴۷: ۵۵۵-۵۵۷). از مشاهیر اطبای خراسانی در اوایل دوره سلجوقی، حکیم ابوالقاسم عبدالرحمان بن علی ابن ابی الصادق المتطبیب النیشابوری، ملقب به بقراط الثانی است که در نیمه دوم قرن پنجم وفات یافت. وی شاگرد ابن سینا و در اقسام علوم خصوصاً در طب بهره تمام یافته و مورد توجه بزرگان زمانه بود. وی استاد سید اسماعیل جرجانی طبیب مشهور دوره سلجوقی در خوارزم و خراسان بوده است. حکیم ابوالقاسم بیشتر زندگی خود را در انزوا و تجرد از اهل روزگار سپری کرده و از اهل حکومت و قدرت گریزان بود (بیهقی، ۱۳۵۰: ۷۹). از دیگر اطبای معروف این دوره، شرف الزمان محمد بن یوسف ایلاقی، فیلسوف و پزشک نام‌آور آغاز قرن ششم، شاگرد بهمنیار بن مرزبان شاگرد ابن سیناست که در سال ۵۳۶ در جنگ قطوان کشته شد. کتاب مهم او در پزشکی «الفصول الایلاقیه» در کلیات علم طب است که از روی کتاب اول قانون ابن سینا تلخیص و تنظیم شده است (صفا، ۱۳۷۸: ۳۱۴/۲).

به نوشته بیهقی مشهور به ابن فندق، شرف الزمان «در معالجت قدمی مبارک و دستی خجسته داشت و در باخرز متوطن بود.» (بیهقی، ۱۳۵۰: ۸۷) از دیگر حکماء و اطبای خراسانی دوره سلجوقی علی بن محمد حجازی قاینی بود. وی ساکن بیهق بوده و در اصل از شاگردان عمر خیام بود. قاینی از معاصران و ملازمان سلطان سنجر سلجوقی بوده و رسالاتی را در علم طب و معالجات تألیف کرده بود. وی همچنین به جهت مناسبات حسنه‌ای که با سلطان سنجر داشته کتابی را با عنوان «مفاخر اتراک» برای سلطان سلجوقی به نگارش درآورده بود. قاینی به مدت نود سال زندگی کرده و به سال ۵۴۶ق. درگذشت (بیهقی، ۱۳۵۰: ۹۸). عبدالرحمان بن عبدالکریم سرخسی مشهور به «ثقه الدین شرف الاسلام» از دیگر اطبای شناخته شده خراسانی بوده که با لقب «ثقه الدین شرف الاسلام»، ریاست «صناعت طب» در شهر سرخس را بر عهده داشته است. همان کسی که در دوره بحرانی خراسان بعد از سنجر، در حدود سال ۵۸۰ق. فخرالدین رازی عالم و متکلم مشهور دوره سلجوقی و مهاجر از ری به خراسان را در شهر سرخس در خانه خود جای داده و از او پذیرایی نموده بود. فخرالدین رازی که خود در علم طب و آشنایی با متون طبیبی دستی داشته در قبال خدمت و بزرگداشت عبدالرحمان سرخسی، در شرح قانون ابن سینا و بیان مشکلات

آن کتابی به نام سرخسی نوشته و در مقدمه اثر وی را ثنا گفت. فخر رازی در مقدمه این رساله، عبدالرحمن سرخسی را فردی عالم و آگاه به اصول علم طب و کتاب قانون ابن سینا توصیف کرده و تألیف آن را حاصل مباحثات و محاورات با وی در مسائل و موضوعات علم طب توصیف نموده است (قفطی، ۱۳۴۷: ۳۱۵-۳۱۶). تجربیات علمی فخرالدین رازی (۵۴۳-۶۰۶ ق.م.)، فقیه و متکلم مشهور دوره سلجوقی در حوزه علم طب و دانش پزشکی در حین مهاجرت وی از زادگاهش ری به سرخس و خوارزم و در نهایت استقرارش در هرات، در همین مسافرت‌های وی در شهرهای مختلف خراسان شکل گرفت. به نوشته قفطی وی در خراسان با تصانیف ابن سینا و فارابی در طب و حکمت آشنا شده و بر دیدگاه‌های فلسفی آن‌ها در مورد دین شرح و نقد نوشت. فخر رازی فقیه و متکلم به‌مانند معاصرانش، اطلاعاتش در مورد علم طب بیشتر در حد کلیات و تکرار یافته‌ها و گفته‌های پیشینیان و شرح و توضیح آن بود.^۱ اثر تألیفی وی در مورد علم طب همان رساله ناتمام فوق‌الذکر است که با عنوان «شرح کلیات القانون» در یک مجلد نوشته بود (قفطی، ۱۳۴۷: ۳۹۷-۳۹۸).

جایگاه سید اسماعیل جرجانی در دانش طبی خراسان

سید اسماعیل جرجانی (۴۳۴-۵۳۱ ق.م.) از نمایندگان شاخص دانش پزشکی در خراسان عصر سلجوقی بود. ابوالفتح ابوابراهیم اسمعیل بن حسین در اصل از سادات مهاجر اصفهان بود که به سال ۴۳۴ هجری قمری در گرگان متولد شد. جرجانی مقدمات دانش پزشکی را در زادگاهش گرگان فراگرفت. بعد از آن برای تکمیل اندوخته‌ها و یافته‌های خود در طب روانه شهرها و نواحی مختلف ایران چون ری، فارس، قم و خوزستان شد. وی بعد از مدتی گشت و گذار علمی به خراسان و شهر نیشابور برگشته و بعد از آن روانه شهر مرو و فعالیت در بیمارستان این شهر شد. جرجانی بعد از عمری زندگی در شهرهای مختلف خراسان بزرگ و خوارزم و تحقیق در عرصه‌های مختلف دانش پزشکی، به سال ۵۳۱ هجری در سن

۱ - امروزه اثری منسوب به فخر رازی با مشخصات ذیل در موضوع دانش طب چاپ شده است. این اثر حاوی اطلاعاتی مجمل و کلی در مورد دانش طب و کیفیت طبایع و مزاج افراد و در حکم دستورالعملی عامه فهم جهت حفظ سلامتی و شناخت انواع غذاها و داروهای مفید و مضر است. رازی، امام فخرالدین محمد، ۱۳۹۰، حفظ البدن، مقدمه تحقیق و تصحیح محمد ابراهیم ذاکر، میراث مکتوب، تهران.

۹۷ سالگی در شهر مرو پایتخت سلطنت سلطان سنجر درگذشت. (تاجبخش، ۱۳۸۹: ۶۲ و ۶۳). ابوالحسن بیهقی جرجانی را به جهت کثرت تألیفاتی که در علم طب و حکمت داشته فردی دانسته که «احیاء طب و سایر علوم کرد بتصانیف دانش فزای خود». بیهقی ذکر مشاهداتش در مورد «الامیر السید الامام زین‌الدین اسمعیل الحسینی طیب» را حسن ختام کتابش «تتمه صوان الحکمه» قرار داده و احوال و آثار جرجانی را چنین توصیف کرده است: «او را در سنه ۵۳۱ق. دیدم در سرخس. و او آنچه خلاصه بود از عمر گذرانیده بود و در آن روزگار در خوارزم خفی علایی را و کتاب ملوکی را و کتاب ذخیره و کتاب اغراض و کتاب یادگار و کتابی دیگر در حکمت و کتابی در رد بر فلاسفه و کتاب یوم و لیله قاضی ابوسعید شاعری تصنیف کرده بود و جهان از تصانیف او مالا مال دانش بود.» (بیهقی، ۱۳۵۰: ۱۱۶). ابن‌ابی‌اصیبه در کتاب معروف خود «عیون الانباء فی طبقات الاطباء» فقط چند سطر به شرح احوال جرجانی اختصاص داده و او را «پزشکی بزرگ که دارای شایستگی بسیار و علم فراوان بود» معرفی کرده است (ابن‌ابی‌اصیبه، ۱۹۶۵: ۴۷۲/۲). یاقوت حموی نیز در معجم البلدان راجع به سید اسمعیل جرجانی چنین اظهار نظر کرده است: «ابو ابراهیم اسماعیل بن الحسن بن محمد بن احمد العلوی الحسینی اهل جرجان، او کاملاً به علم پزشکی آگاه بود و تألیفات ارزشمندی به عربی و فارسی داشت. به خوارزم سفر کرد و مدتی در آنجا اقامت نمود. او سپس به مرو رفت و در آنجا مقام کرد. جرجانی در سال ۵۳۱ در مرو درگذشت.» (حموی، ۱۳۸۰: ۳۶/۲).

میراث دانش پزشکی شکل‌گرفته به‌واسطه نبوغ شخصی و تلاش‌های ابن‌سینا در خراسان و گرگان نقش اساسی در دانش طبی جرجانی داشته است. جرجانی بعد از فراگرفتن مقدمات پزشکی در زادگاهش، مدتی را روانه نیشابور شده و در آنجا به خدمت ابوالقاسم عبدالرحمن بن علی، معروف به ابن ابی صادق المتطبب نیشابوری (متوفی حدود ۴۷۰ ق) از شاگردان ابن‌سینا رسید. ابن ابی صادق در علم تشریح تسلط داشت و کتاب شرح منافع الاعضای جالینوس را نگاشته بود که سید اسماعیل جرجانی بارها از آن یاد کرده است. بدین ترتیب، جرجانی با یک واسطه، شاگرد ابوعلی سینا بود. با توجه به سال وفات ابن ابی صادق، جرجانی در وقت مرگ استاد خود سی‌وشش ساله بود و می‌توان گفت وی در حدود

بیست و پنج تا سی و پنج سالگی در نیشابور در خدمت ابن استاد، پزشکی را تکمیل کرده بود (تاجبخش، ۱۳۷۹: ۶۳). به نظر می‌رسد جرجانی در ایام حضور در نیشابور و تحصیل دانش پزشکی در محضر ابن ابی صادق، شاگرد ابن سینا، به مطالعه جدی کتاب قانون ابن سینا در دانش پزشکی پرداخته و به ترجمه آن به زبان فارسی اقدام کرده بود (تاجبخش، ۱۳۸۹: ۶۵). بر اساس اشارات مختصری که جرجانی در مقدمه کتاب «ذخیره خوارزمشاهی» آورده است، وی بعد از مدت‌ها تحصیل علم و معرفت در دانش پزشکی، در سال ۵۰۴ ق. که دوران مهارت و پختگی او در طب بوده، در گرگانج خوارزم به دربار «قطب‌الدین ارسلان تکین محمد» حاکم خوارزمشاهی تابع سلطان سنجر سلجوقی راه یافته و با مشاهده امن و آسایش خوارزم و «هیبت و سیاست» خوارزمشاه مقیم آنجا شد. جرجانی بعد از راه یافتن در دربار قطب‌الدین ارسلان به عنوان طبیب خاص وی «آثار نعمت او بر احوال خود بدید. واجب دانست حق نعمت شناختن و شکر آن گذاردن و رسم خدمتکاری بجای آوردن و ثمره علمی که مدتی از عمر خویش گذرانیده است اندر ولایت این خداوند نشر کردن.» بر اساس چنین هدف و نیتی بود که جرجانی اثر تألیفی خود را «ذخیره خوارزمشاهی نام کرد تا همچون نام خداوند (خوارزمشاه) اندر آفاق مشهور و معروف گردد و همچون خوب نامی او اندر جهان دیر بماند.» همچنین وی با ملاحظه شرایط زمانه و عدم آشنایی مردم خوارزم با زبان علم پزشکی که همانا زبان عربی بود، اثر خود را «بپارسی ساخت تا... منفعت این کتاب بهمه کس برسد و خاص و عام را بهره باشد.» (جرجانی، ۱۳۴۴: ۱).

جرجانی نه تنها پزشک مخصوص دربار قطب‌الدین محمد بود، بلکه اداره داروخانه شهر گرگانج خوارزم را هم بر عهده داشته است. به نوشته ابن ابی اصیبعه ریاست داروخانه شهر، شغل پردرآمدی بود و هر ماه هزار دینار از خزانه شاهی به متصدی آن پرداخت می‌شد (ابن ابی‌اصیبعه، ۱۹۶۵: ۴۷۲/۲). جرجانی در عین حال که پزشک خاص دربار خوارزمشاه بود، به جهت علایق و اهدافی که در زمینه تدوین اثری در دانش پزشکی داشته، بر اساس تجربیات و مشاهداتش درباره عادات غذایی نادرست مردم و همچنین سؤال‌ها و پرسش‌هایی که «علماء بزرگ و ائمه روزگار» درباره مسائل طبی و بیماری‌ها مطرح می‌کرده‌اند (جرجانی، ۱۳۴۴: ۱/۱ و جرجانی، ۱۳۸۳: ۲/۱)، «حاجتمندی» مردم به «علم طب» را شناخته و اقدام

به تألیف کتاب ذخیره خوارزمشاهی در ده باب یا بخش کرد^۱. اثری جامع در علم طب و در بیان علل و درمان بیماری‌ها که از مدت‌ها قبل قصد انجام آن را داشته است. تا بدین گونه مردم با مطالعه این کتاب جامع دیگر از مشکل رجوع مکرر به کتاب‌های مختلف رهایی یابند. همچنان که به قول خودش، بر خلاف شیوه پیشینیان که کتب طب را به زبان «تازی» می‌نوشتند، این کتاب را به «پارسی ساخت» تا عموم هم به‌مانند خواص از فواید آن بهره‌مند شوند (جرجانی، ۱۳۴۴: ۱/ ۴-۵). اقامت جرجانی در گرگانج بیش از دو دهه طول کشیده است. چراکه وی به سال ۵۲۵ هجری و در ایام پیری و کهولت در شهر گرگانج به درخواست علاء الدوله اتسز خوارزمشاه، بر مبنای کتاب مفصل ذخیره خوارزمشاهی، رساله مختصری را در دانش طب به نام «الاغراض الطیبه و المباحث العلالیه» بازنویسی و تألیف کرد (تاجبخش، ۱۳۸۹: ۶۵-۶۶).

ذخیره خوارزمشاهی مهم‌ترین اثر جرجانی در دانش پزشکی، به‌واقع نخستین و بزرگترین دایره المعارف طبی به زبان فارسی است که تا دوره سلجوقی نوشته شده است. اثری مشتمل بر مباحث طبی، بهداشتی، دارویی، شناخت و روش معالجه امراض و... با تفکیک امراض به بیماری‌های زنان، مردان و کودکان و امراض خاص حیوانات و بیماری‌های مشترک که درباره انواع بیماری‌ها، انواع و علل تب، معالجات شکستگی‌ها، زهرها و

۱ - کتاب نخست شامل تعریف علم طب و بیان منفعت آن، تشریح و نحوه عملکرد بدن و اعضای آن، عناصر و اخلاط چهارگانه، مزاج‌ها و حالات مختلف آنها.

کتاب دوم شامل تعریف تندرستی و بیماری و انواع بیماری‌ها و علائم و علل آنها، بررسی نبض و ادرار و مدفوع و سایر فضولات بدن.

کتاب سوم دربردارنده تدابیر لازم برای حفظ تندرستی، بررسی وضعیت آب و هوا و محل سکونت و خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و خواب و بیداری و حرکت و سکون، عطرها و ریاحین و روغن‌ها، تدبیر قی کردن و داروی مسهل خوردن و فصد و حجامت و زالو و حقنه و شیاف، تدبیر اعراض نفسانی مانند شادی و غم و تدبیر پروردن اطفال و پیرن و مسافران.

کتاب چهارم شامل شناخت علائم بیماری‌ها و زمان بروز بحران در آنها.

کتاب پنجم حاوی مطالب مربوط به تب و علل و علامات و انواع آن و معالجه آنها.

کتاب ششم شامل درمان بیماری‌های فرق سر تا ناخن پا.

کتاب هفتم در بیان ورم‌ها و زخم‌ها و نحوه شکافتن و داغ کردن، درمان شکستگی و زخم و اندام تپاه‌شده.

کتاب هشتم در بیان زینت یعنی راه‌های پاکیزگی و آراستگی ظاهر پوست.

کتاب نهم شامل زهرها و بیان پادزهرها. کتاب دهم حاوی مطالب مربوط به داروشناسی.

پادزهرها، اغذیه، داروها، مایعات و بیماری‌های آشکار و پنهان، امراض ویژه اعضاء بحث می‌کند. آن‌هم همراه با ارائه طرح‌های آناتومی انسان و ارائه شیوه‌هایی «اندر علاج بیماری‌ها از فرق تا ناخن پا». محتوای ذخیره خوارزمشاهی خلاصه یا منتخبی است از نظریات و تجارب طبی ابن سینا و اخلاف او؛ و به‌منظور استفاده کسانی نوشته شده که حتی در فن طبابت یا زبان عربی نیز مهارتی نداشته‌اند (براون، ۱۳۶۷: ۴۶/۲). جرجانی خود در باب هدفی که از تألیف کتاب داشته و ویژگی‌های آن چنین اظهار نظر کرده است: «و خاصیت این کتاب تمامی است از بهر آنکه قصد کرده آمده است تا اندر هر بابی آنچه طبیب را اندر آن باب بیاید دانست از علم و عمل به تمامی یاد کرده آید و معلوم است که بر این نسق هیچ کتابی موجود نیست، و اگرچه اندر علم طب بسیاری کتاب‌های بزرگ کرده‌اند هیچ کتابی نیست که طبیب بدان کتاب از کتاب‌های دیگر مستغنی گردد و از هر جایی نجوید مراد او حاصل نشود، و این کتاب چنان جمع کرده آمده است که طبیب را اندر هیچ باب به هیچ کتاب دیگر حاجت نیفتد و به سبب بازگشتن به کتاب‌های بسیار، خاطر پراکنده نشود. و فضلا روزگاری این کتاب را مطالعت کنند با دیگر کتاب‌ها برابر کنند فرقی که میان این کتاب و دیگر کتاب‌هاست بشناسند.» (جرجانی، ۱۳۸۳: ۳/۱).

هر چند کتاب ذخیره خوارزمشاهی اثری است دایره‌المعارفی در شکل گردآوری و تلخیص و ترجمه شده از یافته‌های پیشینان و خصوصاً سنت طب ابن‌سینایی، اما اهمیت جرجانی در طب از دو جهت قابل است. اول اینکه، پس از ابن‌سینا اولین طبیبی است که در آثار خود، کلیه مباحث علم طب را چنان‌که قدامی‌اندیشیده‌اند، با تحقیقات و مطالعات جدید مورد مطالعه، بحث و گفتگو قرار داد و بر دانش گذشتگان افزوده است. دوم اینکه بخش اعظم کتاب‌های خود را به زبان فارسی تألیف کرده که تا آن زمان کسی به این وسعت به تدوین متون پزشکی به زبان فارسی اقدام نکرده بود و بسیاری از اصطلاحات فارسی را در این علم که تا آن عهد وجود داشت و ممکن بود به‌تدریج از بین برود، در کتاب‌های خویش گردآورد (صفا، ۱۳۷۸: ۳۱۵/۲). کتاب ذخیره خوارزمشاهی از زمان تألیف به بعد همواره جزء ارکان کتب طبی و از متون متوسط و پایه در زمینه فراگیری و آموزش دانش پزشکی شمرده می‌شد. نظامی عروضی سمرقندی در مقاله چهارم کتاب خود در باب «علم طب و هدایت

طیب» می‌نویسد: هر که می‌خواست در پزشکی ماهر شود می‌بایست «فصول بقراط و مسائل حنین اسحق و مرشد محمدزکریا رازی و شرح نیلی که این مجملات را کرده است بدست آورد و مطالعه همی کند بعد از آنکه بر استادی مشفق خواند باشد و از کتب وسط ذخیره ثابت قره یا منصوری رازی یا هدایه ابوبکر اخوینی^۱ یا کفایه احمد فرج یا اغراض سید اسماعیل جرجانی با استقصاء تمام بر استادی مشفق خواند پس از کتب بسائط یکی بدست آرد چون سته عشر جالینوس یا حاوی محمد زکریا رازی یا کامل الصناعه یا صد باب بوسهل مسیحی یا قانون بوعلی سینا^۲ یا ذخیره خوارزمشاهی و بوقت فراغت مطالعه همی کند و اگر خواهد که ازین همه مستغنی باشد به قانون کفایت کند.» (عروضی سمرقندی، ۱۳۲۷: ۷۰) مطابق این شرح عروضی سمرقندی که خود در علم طب صاحب رشته بوده، تألیفات طبی جرجانی جایگاه ویژه‌ای در آموزش طب در دوره سلجوقی داشته است. به طوری که یکی از رسائل وی در مراحل میانه فراگیری دانش پزشکی محل رجوع بوده و یکی دیگر همان کتاب ذخیره خوارزمشاهی بود که در مراحل تکمیلی فراگیری دانش پزشکی که در واقع مقدمه‌ای برای مرحله عالی دانش پزشکی جهت فراگیری کتاب قانون ابن‌سینا بوده، مورد مطالعه قرار می‌گرفت. همین بیان عروضی سمرقندی نکته دیگری را که روشن می‌کند این است که جرجانی شارح و عامل انتقال و بیان دانش طبی ابن‌سینا به به زبان فارسی در دوره سلجوقی بوده است. چرا که ابن‌سینا دانش و دستاوردها و تجربیات خود در علم طب را با زبان فنی و در قالب ادبیات عربی به نگارش در آورده بود. در حالی که جرجانی کل معلومات مطرح در دانش طبی پیشینیان را که شکل استمرار یافته سنت طبی ابن‌سینا بوده، با زبان ساده و عامه فهم و در قالب فارسی دری رایج در خراسان به نگارش درآورد. جرجانی به غیر از کتاب «ذخیره خوارزمشاهی»، در حوزه علم طب و فلسفه دارای تألیفات دیگر هم بود که عبارت بودند از کتاب «خفی علائی» (خلاصه ذخیره خوارزمشاهی این کتاب در دو جلد است برای آنکه اتسز بتواند هر کدام را در یکی از دو چکمه خفی‌های

۱ - اخوینی البخاری، ابوبکر ربیع بن احمد، ۱۳۴۴، هدایه المتعلمین فی الطب، باهتمام دکتر جلال متینی، انتشارات دانشگاه مشهد، مشهد.

۲ - ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۳۸۶، القانون فی الطب (قانون در طب)، ترجمه و تصحیح علیرضا مسعودی، انتشارات مرسل، کاشان.

خود جای دهد)، کتاب «الرد علی الفلاسفه»، کتاب «تدبیر یوم وليله»، کتاب «زبدۃ الطب»، کتاب «طب الملوكي»، کتاب «الاعراض الطبيعه»، کتاب «مباحث العلائیه»، و التذکرۃ الاشرافیۃ فی الصناعۃ الطبيه رساله‌هایی در منطق ارسطویی به نامهای رساله فی القیاس و دیگری رساله فی التحلیل و رساله المنبه (بیهقی، ۱۳۵۰: ۱۱۶ و صفا، ۱۳۷۸: ۳۱۵/۲).

نتیجه

جایگاه و موقعیت علم طب به‌عنوان شاخه‌ای از مجموعه علوم موسوم به حکمت، در جامعه و فرهنگ ایران دوره سلجوقی در ارتباط با موقعیت کلی علوم عقلی و تغییرات و دگرگونی‌های اجتماعی و فرهنگی این دوره قابل تأمل و بحث است. در ارتباط با جریان کلی مربوط به سیر قهقرایی دانش‌های مربوط به حکمت و فلسفه، علم طب هم در دوره سلجوقی به نسبت ادوار پیشین و نمایندگان شاخص آن در بین مسلمین، دچار رکود و ایستایی شد. به‌طوری‌که دانش طبی این دوره و نمایندگان شاخص آن بیشتر توضیح‌دهندگان و مصرف‌کنندگان معارف و سنت‌های طبی پیشین بودند و در آن ابداع و نوآوری تقریباً ناچیز بود. امری که علل مبنایی آن را در عرصه رکود موقعیت علوم عقلی و فلسفی جستجو کرد. به نظر می‌رسد در سایه قدرت نظامی‌گری سلجوقیان، مسأله ایجاد وحدت سیاسی-مذهبی در شکل تلفیق سنت پادشاهی تمرکزگرای ایرانی و ایدئولوژی مذهبی اهل سنت و شریعت، نقش اساسی در رکود موقعیت اندیشمندان و فعالان عرصه‌های علوم عقلی از حکمت و دانش‌های فلسفی رایج داشته است. به‌طوری‌که ایجاد فضای مستعد و فراگیر برای موقعیت علوم و فعالان عرصه علوم دینی و مرتبط با شریعت و رواج رقابت‌ها و تعصبات مذهبی و کاسته شدن از تبادلات فرهنگی و اجتماعی بین ملل و صاحبان ادیان و مذاهب غیرمسلمان در دوره سلجوقی، نقش مهم در رکود جایگاه دانش طب و فراگیری آن در جامعه ایران عصر سلجوقی داشته است. نتیجه چنین وضعیتی آن شد که دانش طب هیچ‌گاه به سطح معرفتی جریانی و نهادینه و ریشه‌دار در جامعه نرسد و در حد فعالیت‌های فردی و خاندانی و علایق شخصی عده‌ای اهل قدرت و سیاست جهت رفع نیازمندی‌ها روزمره باقی بماند. به همین خاطر اطباء این دوره بیشتر در نقش و جایگاه شارحان و تلخیص‌کنندگان یافته‌های طبی پیشینیان ظاهر شده و نتوانستند به شکلی قابل

اعتناء دستاوردی را به سنت‌های پیشینان بیفزایند. بتوان گفت تنها تغییر و دگرگونی متفاوت در دانش طبی این دوره در ایران مربوط به زبان و ادبیات نوشتاری آن بود. و آن همانا تألیف کتب طبی در دو حوزه عراق عجم و خراسان به زبان فارسی بود. امری که آن را باید در ارتباط با جریان کلی تغییر مقوله زبان در زمینه گرایش اهل علم و فن از زبان عربی به سمت زبان فارسی دانست. خود این تغییر رویکرد هم ناشی از دگرگونی‌های سیاسی-دیوانی و رواج زبان فارسی در نظام دیوانسالاری و گستره قلمرو سیاسی سلجوقیان و تحولات اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران دوره سلجوقی بود که تدریجاً از سنت‌های خلافت و ادبیات عربی فاصله گرفته و به سمت بازآفرینی سنت‌های ادبی و زبانی بومی گرایش یافته بود. نتیجه و برآیند چنین تغییری فراگیری و تقریباً افزایش فهم عمومی نسبت به علوم و معارف طبی، همزمان با رکود در مبانی معرفتی و علمی آن بود. دیگر تغییر تدریجی در موقعیت علم طب که از دوره سلجوقی زمینه‌های آن فراهم شده و در ادوار بعدی فراگیر شد، دور شدن علم طب از جایگاه یک دانش تجربی و عینی و سوق یافتن آن به عرصه جهان‌بینی‌ها و معارف دینی و عامیانه آکنده از اسطوره‌ها و خرافات بود. به طوری که به جای شیوه‌های درمانی تجربی در راستای شناسایی علم بیماری‌ها و درمان آن‌ها و یا رجوع به شیوه‌های تجربی پیشینان در درمان بیماری‌ها، به مجموعه‌ای از تشریفات درمانی مبتنی بر اوراد و ادعیه‌ها و باورهای عامه پسند متوسل شدند. امری که آثار آن را در موقعیت منحط دانش طبی در ایران دوره صفویه و قاجاریه تا ورود طب مدرن اروپایی مشاهده کرد.

کتابنامه

- ابن ابی اصیبعه، موفق‌الدین ابی‌العباس احمد بن القاسم (۱۳۴۹)، *عیون الانباء فی طبقات الاطباء*، ترجمه سیدجعفر غضبان و محمود نجم‌آبادی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- ابن ابی اصیبعه، موفق‌الدین ابی‌العباس احمد بن القاسم (۱۹۶۵)، *عیون الانباء فی طبقات الاطباء*، شرح و تحقیق الدكتور نزار رضا، منشورات دارالمکتبه الحیاه، بیروت.
- ابن العبری، غریغورس ابوالفرج (۱۳۶۴)، *تاریخ مختصر الدول*، ترجمه محمدعلی تاجپور-حشمت‌الله ریاضی، انتشارات اطلاعات، تهران.
- ابن‌سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۸۶)، *القانون فی الطب (قانون در طب)*، ترجمه و تصحیح علیرضا مسعودی، انتشارات مرسل، کاشان.
- ابن‌بطوطه (۱۳۵۹)، *سفرنامه*، ترجمه محمدعلی موحد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، جلد اول، چاپ دوم، تهران.
- ابن‌جیبیر، محمد بن احمد (۱۳۷۰)، *سفرنامه ابن‌جیبیر*، ترجمه پرویز اتابکی، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول، مشهد.
- ابن‌خلکان (۱۳۸۱)، *وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان (منظرات انسان)*، ترجمه احمد بن محمد بن عثمان السنجری، تصحیح دکتر فاطمه مدرسی، انتشارات دانشگاه ارومیه، ۳ جلد، چاپ اول، ارومیه.
- ابن‌سبکی، تاج‌الدین ابونصر عبدالوهاب بن علی بن عبدالکافی (بی‌تا)، *طبقات الشافعیه*، تحقیق احمد بن عبدالکریم القادری الحسنی، الجزء الثالث و الرابع و الخامس و السادس، ناشر المطبعة الحسینیة المصریة، قاهره.
- ابوروح جرجانی، محمد بن منصور بن ابی عبدالله (۱۳۹۱)، *نورالعیون*، تصحیح یوسف بیگ باباپور، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران.
- اخوینی البخاری، ابوبکر ربیع بن احمد (۱۳۴۴)، *هدایه المتعلمین فی الطب*، باهتمام دکتر جلال متینی، انتشارات دانشگاه مشهد، مشهد.
- اکبری، فتح علی (۱۳۷۰)، «تأثیر ابوالبرکات بغدادی در فلسفه اسلامی»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان*، دوره ۲، ش ۳، صص ۶۵-۸۰.
- براون، ادوارد (۱۳۵۱)، *تاریخ طب اسلامی*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، بنگاه ترجمه و نشر

- کتاب، تهران.
- براون، ادوارد (۱۳۶۷)، *تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی*، ترجمه فتح الله مجتباتی و غلام حسین صدری افشار، جلد ۲، انتشارت مروارید، چاپ چهارم، تهران.
- بیهقی، ظهیرالدین ابوالحسن (۱۳۵۰ ق.)، *تمه صوان الحکمه (ترجمه فارسی با عنوان دره الاخبار و لمعه الانوار)*، به تصحیح محمد شفیع، لاهور.
- پورمن، پیتر ای و امیلی ساواژ اسمیت (۱۳۹۲)، *پزشکی اسلامی در دوره میانه*، پژوهشکده تاریخ اسلام، تهران.
- تاج بخش، حسن، پاییز و زمستان (۱۳۸۹)، «سیداسماعیل جرجانی بنیانگذار پزشکی پارسی»، *آیینه میراث*، دور جدید، ش ۴۷، صص ۶۱-۸۶.
- تاجبخش، حسن (۱۳۷۹)، *تاریخ بیمارستان‌های ایران (از آغاز تا عصر حاضر)*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول، تهران.
- جرجانی، اسماعیل بن حسن (۱۳۴۴)، *ذخیره خوارزمشاهی*، کتاب اول، باهتمام و تصحیح و تفسیر دکتر محمد حسین اعتمادی و دکتر محمد شهراد و دکتر جلال مصطفوی، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران.
- جرجانی، اسماعیل بن حسن (۱۳۸۳)، *ذخیره خوارزمشاهی*، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار، انتشارات المعی، تهران.
- رازی، امام فخرالدین محمد (۱۳۹۰)، *حفظ البدن*، مقدمه تحقیق و تصحیح محمد ابراهیم ذاکر، میراث مکتوب، تهران.
- سلطانزاده، حسین (۱۳۶۴)، *تاریخ مدارس ایران از عهد باستان تا تأسیس دارالفنون*، آگاه، تهران.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۷۸)، *تاریخ ادبیات در ایران*، انتشارات فردوس، چاپ هشتم، تهران.
- عمادالدین اصفهانی، محمد (۲۵۳۶)، *محمد، تاریخ سلسله سلجوقی (زبده النصره و نخبه العصر)*، انشاء بنداری اصفهانی، ترجمه محمد حسین جلیلی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- قفطی، جمال‌الدین ابوالحسن (۱۳۴۷)، *تاریخ الحکماء*، ترجمه فارسی از قرن یازدهم هجری، به کوشش بهین دارائی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.

- الگود، سیریل (۱۳۸۶)، *تاریخ پزشکی ایران و سرزمینهای خلافت شرقی*، ترجمه باهر فرقانی، امیرکبیر، چاپ سوم، تهران.
- نجم‌آبادی، محمود (۱۳۷۵)، *تاریخ طب در ایران پس از اسلام*، انتشارات دانشگاه تهران، جلد ۲، چاپ دوم، تهران.
- نظامی عروضی، احمدبن عمر بن علی (۱۳۴۱)، *چهارمقاله*، تصحیح محمدقزوینی، معین، ابن سینا چاپ ششم، تهران.
- نیشابوری، ظهیرالدین (۱۳۳۲)، *سلجوقنامه*، گلاله خاور، تهران.